

بلاد سومر واکاد بکت دموزي والآن تبکي الحسين(عليه السلام)؟!!

سرزمين سومر و اکد بر دموزی گریست و اکنون بر حسین(عليه السلام) می‌گرید؟!!

بکی وناح السومريون أو الاكاديون على دموزي (دمو: الابن، زي: الصالح) آلاف السنين.

سومريان يا اكدیان هزاران سال بر دموزی (دمو: فرزند، زی: نیکوکار) گریستند و مویه کردند.

واستمر نواح بلاد ما بين النهرين على دموزي حتى زمن النبي حزقيال، نقل في التوراة أن سكان بلاد ما بين النهرين كانوا ينوحون على تموز (دموزي):

گریه و زاری سرزمین بین‌النهرین بر دموزی تا زمان حزقیال نبی ادامه یافت. در تورات نقل شده است که ساکنان بین‌النهرین بر تموز (دموزی) نوحه‌سرایی می‌کردند:

«وقال لي بعد تعود تنظر رجاسات اعظم هم عاملوها * فجاء بي الى مدخل باب بيت الرب الذي من جهة الشمال واذ هناك نسوة جالسات يبكين على تموز * فقال لي أرأيت هذا يا ابن آدم. بعد تعود تنظر رجاسات اعظم من هذه * فجاء بي الى دار بيت الرب الداخلية واذا عند باب هيكل الرب بين الرواق والمذبح نحو "تقريبا" خمسة وعشرون رجلا ظهورهم نحو هيكل الرب ووجوههم نحو الشرق وهم ساجدون للشمس نحو الشرق»(1).

1. العهد القديم - سفر حزقيال 8: 13-16.

«سپس گفت بیا تا گناهان بدتر از اینها را به تو نشان دهم * آن‌گاه مرا به دروازه شمالی خانه خداوند آورد و زنانی را نشان داد که آنجا نشسته بودند و بر تموز گریه می‌کردند * خداوند به من فرمود: آیا این را می‌بینی، ای فرزند آدم؟ ولی از این بدتر را هم به تو نشان خواهم داد * سپس مرا به حیاط داخلی خانه خداوند آورد. آنجا در کنار دروازه خانه، هیكل خداوند و بین ایوان و قربانگاه، در حدود بیستوپنج مرد پشت به هیكل خداوند و رو به مشرق، در شرق، آفتاب را سجده می‌کردند» (1).

1. کتاب مقدس، عهد عتیق، سفر حزقیال ۸: ۱۳ تا ۱۶.

والعمل الموصوف بأنه رجس هو قتل تموز (دموزي) الذي جعل أولئك النساء يبكين والرجال يسجدون عند مذبحه.

عملی که در اینجا گناه و پلیدی خوانده شده، همان قتل تموز (دموزی) است که آن زنان را به گریه، و مردان را کنار قتل‌گاهش به سجده واداشته است.

تبدأ قصة مقتل الملك دموزي بأن يدفع ثمن رفضه السجود لعشتار - انانا (الدنيا):

قصه مرگ دموزی پادشاه با پرداخت هزینه پذیرفتن سجده برای ایشتر - اینانا (دنیا) آغاز می‌شود:

«فإذا أرادت "انانا" (عشتار) أن تصعد من العالم الاسفل، فدعها تقدم من يكون بديلا عنها، صعدت "انانا" من العالم الاسفل، وكان الشياطين الصغار مثل قصب ال شوكر والشياطين الكبار مثل قصب ال دابان، يمشون الى جانبها، حافين بها، والشيطان الذي مشى قدامها أمسك صولجانا بيده، وان لم يكن وزيرا، والذي بجانبها، وان لم يكن فارسا، فقد تمنطق بالسلاح، ان الذين رافقوها،

الذين رافقوا "انانا" (الالهة عشتار أو الدنيا)،
كانوا مخلوقات لا يعرفون الطعام ولا يعرفون الماء،
فلا يأكلون من الطحين المبسوس،
ولا يشربون الماء الذي يقدم قربانا،
أنهم يأخذون الزوجة من حزن زوجها،
ويأخذون الطفل الرضيع من ثدي مرضعته.....
وتقصد "انانا" (عشتار) الى المدينتين السومريتين "أوما" و "بادتيرا" حيث نجد
الهيهما، كما قدمنا، يسجدان لها (لعشتار أو الدنيا) وبذلك تخلصا من قبضة
الشياطين. ثم تصل الى مدينة "كلاب" التي كان دموزي الهها الحامي. وتستمر
القصيدة على الوجه الاتي:
ارتدى "دموزي" (تموز) حلة فاخرة واعتلى جالسا على منصته،
فمسكه الشياطين من فخذه.....
لقد هجم عليه الشياطين السبعة كما يفعلون بجانب الرجل المريض،
فأنقطع الرعاة عن نفخ الناي والمزمار أمامه،
ثم صوبت (أي) انانا) نظرها عليه،
ثبتت عليه نظرة الموت،
نطقت بالكلمة ضده، كلمة السخط والحنق،
وصرخت ضده بصرخة التجريم قائلة،:
"اما هذا فخذوه"،
وهكذا أسلمت "انانا" الطاهرة الراعي دموزي الى ايديهم.
ان من رافقه،
من رافق دموزي (تموز)،
كانوا مخلوقات لا يعرفون الطعام ولا يعرفون الماء،
لا يأكلون الطحين المبسوس (السويق)،
ولا يشربون الماء المقرب (المقدم قربانا)،...»⁽¹⁾.

1. المصدر (كريم - من ألواح سومر): ص 277 - 279.

«پس آن هنگام كه "اينانا" (ايشتار ايشتار) بخواهد از جهان زيرين خارج شود،
بگذار تا كسى را به جانشينى برگمارد،
"اينانا" از جهان زيرين بالا آمد،

شیطان‌های کوچک چون نی شوکر و شیطان‌های بزرگ چون نی دابان از هر سو گرداگرد او حرکت می‌کردند،
شیطانی که پیشاپیش او گام برمی‌داشت، گرچه وزیر نبود، عصای سلطنتی در دست داشت،
و آن که در کنارش می‌آمد، گرچه جنگاور نبود، ولی غرق در سلاح بود، آنان که وی را همراهی کردند،
آنان که با "اینانا" (الهه ایشتار ایشتار یا دنیا) همسفر بودند،
موجوداتی بودند که نه نان می‌شناختند و نه آب،
نه آرد بوده می‌خوردند،
و نه آبی که برای قربانی تقدیم شده بود، می‌نوشیدند،
آنها زن را از آغوش شوهرش می‌ربودند،
و نوزاد شیرخوار را از سینه مادرش جدا می‌نمودند. ...
"اینانا" (ایشتار) رهسپار دو شهر سومری "اما" و "بدتیبیرا" می‌شود، و خدایان این دو شهر، همانطور که پیشتر گفتیم، با خضوع و خشوع برای او (ایشتار یا دنیا) سجده می‌گذارند و به این ترتیب خود را از چنگال اهریمنان نجات می‌دهند. سپس به شهر "کلاب" که خدای حامی آن، دموزی است می‌رسد. دنباله منظومه به صورت زیر ادامه پیدا می‌کند:
"دموزی" (تموز) لباسی فاخر به تن کرد و بر تخت تکیه زد،
شیطان‌ها از ران‌هایش گرفتند. ...
هفت شیطان به سویش حمله بردند،
آن گونه که بر بالین بیماران حمله‌ور می‌شوند،
چوپانان از نواختن نای در پیشگاه او دست کشیدند،
"اینانا" چشم بر او دوخت،
با دیده مرگ به او خیره شد،
با خصومت با او صحبت کرد، کلماتی از روی خشم و عصبانیت،
با صدای بلند او را گنهکار خواند:
"سزای اوست، ببردش"
و این گونه "اینانا" پاک، دموزی شبان را به آنان سپرد،
آنان که با او همراه بودند،
آنان که با دموزی (تموز) همراه بودند،
موجوداتی بودند که نه نان می‌شناختند و نه آب،

نه آرد بو داده می‌خوردند،

و نه آب تقدیم شده به عنوان قربانی، می‌نوشتیدند،...»(1).

1. کریمر، از الواح سومر، ص ۲۷۷ تا ۲۷۹.

وهكذا فإنَّ عشتار- انانا زوجة دموزي الملك سلمته للشياطين ليقتلوه في مفارقة يصعب فهمها على من لا يعرفون معنى حاكمية الله أو التنصيب الإلهي أو كما يعبر عنها السومريون - الاكاديون "الملوكية التي نزلت من السماء".

و این گونه ایشتار (اینانا) - همسر دموزی پادشاه وی را تسلیم شیاطین کرد تا او را به قتل برسانند. درک این مطلب - در تناقضی آشکار - برای کسانی که معنای حاکمیت خدا یا تعیین الهی یا آنطور که سومریان - اکدیان از آن تعبیر می‌کنند، "سلطنتی که از آسمان نازل شد" را در نمی‌یابند، سخت می‌باشد.

ولكنها حقيقة تكررت كثيراً في الدين الإلهي وهي أن عشتار - الدنيا - منقادة في كثير من الأحيان للملوك الذين لم ينصبهم الله؛ لأنهم ساجدون وخاضعون لها، فهم يعبدون شهواتهم الدنيوية.

اما این حقیقت در دین الهی بسیار تکرار شده که ایشتار-دنیایا - در بسیاری موارد مطیع و منقاد پادشاهانی است که خدا آنها را تعیین و تنصیب نموده است؛ چرا که آنها برای دنیا سجده می‌کنند و در مقابل او خاضع هستند و شهوات دنیوییشان را می‌پرستند.

وعشتار - الدنيا - متمردة على المنصّبين من الله للحكم فيها؛ لأنهم في الحقيقة متمردون عليها. فنصيب علي (عليه السلام) كان خمس سنواتٍ مرّة، هاجت فيها

كل شياطين الأرض لمحاربتة (عليه السلام) في الجمل وصفين والنهروان، وما قروا حتى قتلوه في الكوفة، ونصيب الحسين (عليه السلام) الملك المنصب للحكم في الدنيا مذبحه لم يسلم منها حتى الرضيع.

ایشترار -دنيا- ، بر کسانی که از طرف خدا برای حکمرانی در آن تعیین می‌شوند، سرکش است؛ زیرا در حقیقت اینها بر دنیا سرکشی و نافرمانی کرده‌اند. سهم علی(علیه السلام) پنج سال تلخ بود که در آن، تمام شیاطین زمین برای دشمنی با ایشان در جمل و صفین و نهروان به‌پا خاستند و از پا ننشستند مگر هنگامی که او را در کوفه به قتل رساندند. سهم حسین(علیه السلام) -حاکم برگزیده برای حکمرانی در دنیا- کشتاری بود که حتی طفل شیرخوار نیز از آن جان سالم به‌در نبرد.

وهذه بعض النصوص التي وصلت في الرقم الطينية السومرية عن مأساة دموزي وأخته وسنرى كم هي قريبة من وصف ما جرى على الحسين (عليه السلام)، رغم أنها نصوص آثرية تناقلها السومريون - الاكاديون قبل ولادة الحسين (عليه السلام) بآلاف السنين:

اینها برخی متونی است که در الواح گلین سومریان آمده است و در آن از مصیبت و فاجعه دموزی و خواهرش صحبت می‌کند. خواهیم دید که این متون تا چه حد شبیه واقعه‌ای است که بر حسین(علیه السلام) گذشته است؛ در حالی که اینها متونی باستانی هستند که سومریان - اکدیایان هزاران سال پیش از ولادت امام حسین(علیه السلام) نقل نموده‌اند:

«صار قلبه وعاءً للحزن والدموع،
مضى حيث السهول تمتد بعيدا،
قلب الراعي يفيض بالحزن والدموع،
مضى الى السهول الممتدة بعيدا،

قلب دوموزي يسبح بالحزن والدموع،
مضى الى السهول الممتدة الواسعة،
علق الناي في عنقه وصاح يندب حظه،
ايتها السهول الواسعة الممتدة بعيدا ردي بكائي،
ردي بكائي،
ايتها السهول يجب ان تعرفي الحزن وذرف الدموع،
ردي بكائي،
نوحى معي،
أيتها السرطانات في النهر، تفجعي علي
أيتها الضفادع في النهر، نقي من أجلي
لتطلق امي صرخة عويل،
لتطلق امي (سرتور) صرخة عويل،
لتطلق امي التي لا تملك خمسة ارغفة، صرخة عويل،
لتطلق امي التي ليس عندها عشرة ارغفة، صرخة عويل،
عندما تفقدني لن تجد من يهتم بها،
وانت يا عيني التائهة في السهول، ادمعي مثل عين امي،
وانت يا عيني التائهة في السهول، ادمعي مثل عين اختي،
بين البراعم والزهور اضطجع،
بين البراعم والزهور في السهل استلقى،
الراعي دوموزي استلقى في السهل،
بينما كان الراعي دوموزي مضطجعا رأى حلماً،
كل جزء في جسده اضطرب،
استيقظ بعد ان رأى الرؤيا،
فرك عينيه،
انتابه دوار شديد،
دوموزي استفاق وقال:
أحضروها لي، أحضروها، أجليوا اختي،
أحضروا جشتي نانا اختي الصغيرة،
أحضروا الكاتبة العالمة بسر الارواح،
أختي التي تعرف معنى الكلمات،
المرأة الحكيمة التي تعرف معنى الاحلام،

يجب ان اتحدث لها،
يجب أن أخبرها بالحلم الذي رأيته،
دوموزي تحدث الى اخته (جشتي نانا) قال:
عن الحلم، اختي، استمعي الى الحلم الذي رأيته
الاسل يطلع في كل ما حولي،
الاسل يندفع من باطن الارض كثيفاً،
واحدة منذ ذاك النبات وقفت وحيدة وحننت رأسها امامي،
كل الاسل وقف في ازواجٍ الا واحدة أزيلت من مكانها،
في البستان انتصبت في محيط الارض حولي اشجار طويلة مرعبة،
فوق ارض منامي لا ماء ينسكب،
محفوظة متاعي خالية وقد أخذ منها ما بها،
وكوبي المقدس قد سقط من الوتد المعلق به،
عصا الراعي اختفت،
النسر يحمل حملاً بين مخالبه،
والصقر اختطف العصفور من سياج القصب،
أختي: جدائي الصغار تجر جرفي التراب يغطيها الغبار،
اغنامٌ حظيرتي تتحرك فوق الارض بقوائم ملتوية،
مخضبة اللبن محطمة خاوية فارغة،
كوبي قد تهشم،
دوموزي لم يعد بين الاحياء،
حظيرة اغنامه صارت في مهب الريح،

«قلبش ظرف اندوه و اشك شد،
تا به آنجا كه دشتها امتدادی دور دست دارند رفت،
قلب چوپان مالا مال از اندوه و اشك است،
به دشت‌های دوردست رفت،
قلب دموزی غرق در اندوه و اشك است،
از دشت‌های دوردست و وسیع گذشت،
نی را بر گردنش آویخت و بختش را با تأسف فریاد زد،
ای دشت‌های پهناور دور دست، گریه‌ام را تکرار کنید،
گریه‌ام را تکرار کنید،

ای دشت‌ها، باید غم و اندوه و اشک ریختن را فرا گیرید،
گریه‌ام را تکرار کنید،
با من نوحه سر دهید،
ای خرچنگ‌های رودخانه، بر من دردمند شوید،
ای قورباغه‌های رودخانه، برایم آواز سر دهید،
تا مادرم فریاد شیون و زاری سر دهد،
تا مادرم (سرتور) فریاد شیون و زاری سر دهد،
تا مادرم که پنج قرص نان ندارد، فریاد شیون و زاری سر دهد،
تا مادرم که ده قرص نان ندارد، فریاد شیون و زاری سر دهد،
آن هنگام که مرا از دست دهد،
کسی که به او توجه کند، نخواهد یافت،
و تو ای چشم من که در دشت‌ها حیرانی، چونان چشم مادرم گریان شو،
و تو ای چشم من که در دشت‌ها حیرانی، چونان چشم خواهرم گریان شو،
میان غنچه‌ها و گل‌ها دراز می‌کشم،
میان غنچه‌ها و گل‌های دشت بر پشت می‌خوابم،
دموزی چوپان در دشت دراز کشید،
هنگامی که چوپان دموزی خوابیده بود رؤیایی دید،
هر پاره‌ای از بدنش به لرزه درآمد،
بعد از خواب دیدن بیدار شد،
چشمانش را مالید،
سرگیجه‌ء شدیدی احساس کرد،
دموزی بیدار شد و گفت:
او را نزدم بیاورید، او را بیاورید،
خواهرم را بیاورید،
جشتینانا خواهر کوچکم را بیاورید،
آن نویسنده‌ء دانا به رمز ارواح را بیاورید،
خواهرم را که معانی کلمات را می‌داند،
آن زن عاقله‌ای که معنای خواب‌ها را می‌داند،
باید با او سخن گویم،
باید از خوابی که دیده‌ام، باخبرش سازم،
دموزی با خواهرش (جشتی نانا) سخن گفت:

در مورد خواب،
 خواهرم به خوابی که دیده‌ام گوش فرا ده.
 اسل(*) در تمام اطراف من می‌روید،
 اسل به انبوه از درون زمین بالا می‌آید،
 یکی از آن گیاهان به تنهایی ایستاد و سرش را در برابرم خم کرد،
 تمام اسل‌ها جفت‌جفت ایستاده بودند به جز یکی که از جایش کنده شده بود،
 در آن باغ گرداگرد من روی زمین، درخت‌های بلند ترسناکی برخاستند،
 بر زمین رؤیایم آبی فرو نمی‌ریزد،
 کیسه‌ء آذوقه‌ام خالی گشته و همه چیز آن به تاراج رفت،
 جام مقدسم از میخی که به آن آویزان بود، افتاد،
 عصای چوپان ناپدید شد،
 کرکس بره‌ای را با چنگال‌هایش می‌برد،
 و باز، گنجشک را از حصار نیین ربود،
 خواهرم: ماده‌شترهای کوچک من، غبارآلود ناله سر می‌دهند،
 بره‌های آغلم با پاهایی لنگان روی زمین حرکت می‌کنند،
 مشک شیر متلاشی شده و خالی است،
 جامم خرد شد،
 دموزی دیگر بین زنده‌ها نیست،
 آغل بره‌هایش بر باد هوا رفت،

(*)- اسَل (به فارسی سازو) (به انگلیسی juncas)، گیاهی دارای شاخه‌های ایستاده و تیز است. مجازاً به عنوان نماد ایستادگی به کار می‌رود.

(مترجم)

قالت جشتي نانا:
 أواه يا اخي، لا تحك حلمك لي،
 ليس مريحا،
 الاسل يطلع في كل ما حولك،
 الاسل يندفع من باطن الارض كثيفا،
 عصابة من السفاحين ستتنقض عليك،
 هو حلمك،

واحدة من ذاك النبات وقفت وحيدة وحننت راسها أمامك،
هي أمك،
ستحني راسها من اجلك،
كل الاسل وقف في ازواج إلا واحدة ازيلت من مكانها،
أنا وأنت،
أحدنا سوف يتوارى ويزول،
في البستان انتصبت في محيط الارض حولك اشجار طويلة مرعبة،
الاشرار سوف يربعونك،
فوق ارض منامك لا ماء ينسكب،
حظيرة الغنم سوف تغدو خراباً،
الاشرار سوف يُضيقون الخناق عليك،
محفظة متاعك خالية وقد أخذ منها ما بها،
وكوبك المقدس قد سقط من الوتد المعلق به،
سوف تقع من ركبة امك التي حملتك،
متاع الراعي،
مخضة الراعي، كل شيء يختفي،
الاشرار سوف يفعلون كل شيء يضعفك،
تجمعوا،
البومة،
النسر،
الصقر،
العفريت الكبير،
كلهم يريدون ان يطردوك،
سيقضون عليك في حظيرة الغنم،
جداؤك الصغار تجرجر في التراب يغطيها الغبار،
الغضب سوف يدوم في السماء مثل الاعصار،
أنت ستسقط الى الارض،
عندما اغنام حظيرتك تتحرك فوق الارض بقوائم ملتوية،
عندما مخضة اللبن محطمة خاوية فارغة،
الشياطين ستجعل كل شيء ذابلاً،
حينما ياخذ النسر الخروف الصغير،

الجالا سيخدش خدودك،
عندما يمسك الصقرُ العصفورَ من سياج القصب،
الجالا سوف يتسلق السور لياخذك بعيداً،
دوموزي،

شعري سيدور في السماء لاجلك،
الخراف ستحفر الارض بحوافرها،
أوه دوموزي أنا سوف اشقق خدودي بأسف عليك،
تحطم إناء الكذب،

.....

.....

دوموزي هرب من الشياطين،
هرب الى حظيرة أغنام اخته جشتي نانا،
عندما وجدت جشتي نانا دوموزي في حظيرة الاغنام بكت،
رفعت فمها بجانب السماء،
أحضرت فمها بجانب الارض،
مثل الثوب غطى حزنها الافق،
مزقت عينيها، مزقت فمها، مزقت افخاذها،
صعد ال (جالا) سياج القصب،
ضرب ال (جالا) الاول دوموزي على الخد ونشب اظافره،
ضرب ال (جالا) الثاني دوموزي على الخد الاخر،
ال (جالا) الثالث حطم عجيذة المزبدة،
ال (جالا) الرابع انزل الكوب من وتده وحطمه،
ال (جالا) الخامس حطم المزبدة،
ال (جالا) السادس حطم الكوب،
ال (الجالا) السابع بكى،
انهض دوموزي زوج إنانا،
ابن (سيرتور) شقيق جشتي نانا،
انهض من نومك الزائف،
نعاكك صودرت،
حملاتك صودرت،
عنزاتك صودرت،

نمسك أطفالكم (جديانك صودرت)
اخلع تاجك المقدس من رأسك،
انزع ملابسك الملكية من جسدك،
دع صولجانك الملكي يسقط على الارض،
اخلع نعليك المقدسة من اقدامك،
عريانا، تمضي معنا
أمسك ال (جلا) دوموزي،
أحاطوه،
أوثقوا يديه،
ربطوا رقبته،
سكتت المزبدة،
لا حليب ينزل منها،
الكوب محطم،
لا دوموزي بعد الآن،

اصبحت حظيرة الغنم في مهب الريح»(1).
1. المصدر (كريمير وولكشتاين - إنانا ملكة السماء والأرض).

جشتينا نا گفت:

آه ای برادر من، خوابت را برایم بازگو،
شادمان کننده نیست،
اسل در تمام اطرافت می‌روید،
اسل به انبوه از درون زمین بالا می‌آید،
جمعی از قاتلان کار را بر تو یکسره خواهند کرد،
این خواب تو است،
یکی از آن گیاهان به تنهایی ایستاد و سرش را در برابرت خم کرد،
او مادر تو است،
به خاطر تو سرش را خم خواهد کرد،
تمام اسل‌ها جفت جفت ایستاده بودند بجز یکی که از جایش کنده شده بود،
من و تو،
یکی از ما پنهان خواهد شد و از بین می‌رود،
در باغ در گرداگرد زمین اطرافت درختان بلند ترسناک افراشته شدند،

دیوسیرتان، تو را خواهند ترساند،
بر زمین رؤیایت آبی فرو نمی‌ریزد،
اغل بره‌ها ویران خواهد شد،
شیاطین، عرصه را بر تو تنگ خواهند کرد،
کیسه‌آذوقه‌ات خالی گشته و همه چیز آن به تاراج رفت،
و جام مقدست از میخی که به آن آویزان بود، فروافتاد،
از زانوی مادرت که تو را آبستن شد، خواهی افتاد،
آذوقه‌چوپان،
مشک‌چوپان، همه چیز ناپدید می‌گردد،
دیو صفتان، هر کاری انجام خواهند داد تا تو را ناتوان سازند،
جمع شدند،
جغد،
کرکس،
باز،
عفریت بزرگ،
همه می‌خواهند تو را برانند،
در اغل بره‌ها، کار تو را یکسره خواهند کرد،
ماده‌شترهای کوچکت غبار آلود، ناله سر می‌دهند،
خشم‌چونان گردباد در آسمان پایدار می‌ماند،
تو بر زمین خواهی افتاد،
هنگامی که بره‌های اعلت با پاهایی لنگان بر روی زمین حرکت می‌کنند،
هنگامی که مشک، متلاشی شده و خالی است،
شیاطین هر چیزی را پزمرده خواهند کرد،
آن هنگام که کرکس، بره‌کوچک را می‌برد،
گالا گونه‌هایت را خواهد خراشید،
آن هنگام که باز، گنجشکی را از حصار نبین می‌باید،
گالا از حصار بالا می‌رود تا تو را به دوردست ببرد،
دموزی،
گیسوانم به خاطر تو در آسمان پریشان خواهد شد.
بره‌ها زمین را با سم‌های خود خواهند کند،
آه دموزی من با تأسف بر تو، گونه‌هایم را خواهم درید،

ظرف دوع شکسته شد،

.....
.....

دموزی از شیاطین گریخت،
به آغل بره‌های خواهرش جشتینانا گریخت،
وقتی جشتینانا، دموزی را در آغل بره‌ها دید گریست،
دهانش را به سوی آسمان کرد،
دهانش را به سوی زمین آورد،
غم و اندوهش چونان جامه، افق را پوشانید،
چشمانش را درید،
دهانش را درید،
ران‌هایش را درید،
"گالا" بالای حصار چوبی رفت،
"گالا"ی اول دموزی را بر گونه‌اش زد و چنگال‌هایش را در او فروبرد،
"گالا"ی دوم دموزی را بر گونه‌ء دیگر زد،
"گالا"ی سوم پایه‌های مشک شیرده را درهم کوبید،
"گالا"ی چهارم جام را از میخ پایین آورد و خرد نمود،
"گالا"ی پنجم مشک را در هم کوبید،
"گالا"ی ششم جام را خرد کرد،
"گالا"ی هفتم گریست،
دموزی! برخیز، ای همسر اینانا!
پسر «سرتور»، برادر جشتینانا،
از خواب دروغینت برخیز،
بره‌هایت غارت شدند،
گوسفندان غارت شدند،
بزهایت غارت شدند،
کودکانتان را می‌گیریم (بزهایت غارت شدند)
تاج مقدست را از سر درآور،
رخت پادشاهیت را از تن به درآور،
بگذار عصای پادشاهی‌ات بر زمین افتد،
نعلین مقدست را از پای درآور،

عريان، با ما میروی
"گالا" دموزی را گرفت،
او را احاطه کردند،
دستانش را بستند،
گردنش را بستند،
مشک شیرده آرام گرفت،
شیری از آن پایین نمی‌آید،
جام خرد شده است،
بعد از این دیگر دموزی نخواهد بود،
اَغْلُ بره‌ها به باد هوا رفت» (1).

1. مصدر: کریمر و ولکشائین، اینانا ملکه آسمان و زمین.

«كما نقرأ في التقاويم البابلية أن الحزن والبكاء على الاله (دموزي) كان يبدأ في اليوم الثاني من شهر (Du uzi) اي تموز وانه كانت تقام مواكب للعزاء تحمل فيها المشاعل وذلك في اليوم التاسع والسادس عشر والسابع عشر. وكان يقام في الايام الثلاثة الاخيرة من هذا الشهر احتفال اسمه بالاكديّة (Talkimtu) يجري خلاله عرض ودفن طقسي لدمية تمثل الاله تموز ولكن على الرغم من الاثر الذي تركته عقيدة موت الاله دموزي في المجتمع القديم في وادي الرافدين وخارجه فإن الحزن عليه لم يصبح في يوم ما من طقوس المعبد بل ظل يقام سنويا في نطاق الممارسات الشعبية..... لقد وصلنا عدد من المناحات التي فيها الشعراء السومريون والبابليون للبكاء على الاله الشاب دموزي والتي كانت تقرأ في مواكب العزاء في المدن المختلفة» (2).

2. المصدر (فاضل عبد الواحد علي - عشتار ومأساة تموز).

الاثاري الأستاذ الدكتور فاضل عبد الواحد علي أستاذ السومريات والاشوريات وعميد كلية الآداب في جامعة بغداد الاسبق.

«همانطور که در تقویم‌های بابلی می‌خوانیم، اندوه و زاری بر الهه "دموزی" از روز دوم ماه Du uzi یعنی تموز (***) آغاز می‌شد، و کاروان‌های عزاداری تشکیل می‌گردید و در آنها مشعل‌هایی حمل می‌کردند. این مراسم در روز نهم و شانزدهم و هفدهم بود. در سه روز آخر از این ماه مجلسی تشکیل می‌دادند که نام اکدی آن تالکیمتو (Talkimtu) بود. در این مراسم، عروسکی که نماد الهه تموز بود را نمایش می‌دادند و به طور سمبلیک دفن می‌کردند. علیرغم تأثیری که عقیده مرگ الهه

دموزی بر جامعهء کهن بین‌النهرین و خارج از آن بر جای گذاشته بود، حزن و اندوه بر او هیچ‌گاه جزو تشریفات رسمی معبد نشد، بلکه سالانه در بین مردم برگزار می‌شد. ... ما به تعدادی از نوحه‌هایی که شاعران سومری و بابلی در رثای الههء جوان دموزی تألیف کرده‌اند و در کاروان‌های عزا در شهرهای مختلف خوانده می‌شد، دست پیدا کرده‌ایم» (2).

2. مصدر: فاضل عبدالواحد علی، ایشتار و مصیبت تموز.

دکتر فاضل عبدالواحد علی، مدرس سومریان و آشوریان و رئیس سابق دپارتمان فرهنگ در دانشگاه بغداد است.

(**) - تموز نام یکی از ماه‌های عبری، رومی و سریانی است که تقریباً معادل تیر ماه شمسی است (مترجم).
